

شهر وینپا →
علی قلی‌پور
درباره نمایش‌های خیابانی در شهرهای ایران

تئاتر در خیابان

«تئاتر خیابانی» مهم‌ترین ابزار برای تضارب آرا و اندیشه‌ها در حوزه عمومی است. حوزه عمومی آن‌طور که هابرماس می‌گوید، قلمروی از زندگی اجتماعی ماست که افکار عمومی شهروندان در آن شکل گرفته و با مسائلی چون منافع عمومی سر و کار دارد. تأکید هابرماس بر این است که در حوزه عمومی، هیچ اجبار و فشاری برای بیان و عمومی شدن دیدگاه‌ها وجود ندارد. بنابراین اگر به دنبال تئاتر خیابانی واقعی باشیم، بی‌درنگ باید به سراغ گروه‌هایی برویم که دست‌کم از جایگاه خود در حوزه عمومی آگاه هستند. آگاهی گروه‌ها از موقعیت و امکانی که در اختیار دارند، قطعاً راه را بر بسیاری تحولات هموار خواهد کرد. تاریخ تئاتر خیابانی پر از اجراهای تأثیرگذار و جنجالی است. «تئاترهای نامرئی» آگوستو بوال، گروه‌های «تئاتر چریکی» امریکا، عروسک‌های غول‌پیکر گروه «نان و عروسک» و بسیاری نمونه‌های مهجور و نام‌آشای دیگر، ظرفیت‌های این شیوه تئاتری را بیان می‌کنند. تئاتر خیابانی با میانجیگری هنری به نام «اجرا» میان افکار و آرای مردم پیوند ایجاد کرده و حوزه عمومی را شکل می‌دهد؛ حوزه‌ای که با منافع عمومی سر و کار داشته و حاصلخیزترین بستر شکل‌گیری نقد است. به همین دلیل هدف و آرمان تئاتر خیابانی چیزی شبیه این جمله معترضه است: «حالا که مردم به تئاتر نمی‌آیند، ما تئاتر را نزد مردم می‌بریم.» پس بنای تئاتر خیابانی شوک به مخاطب است، البته شوکی تئاتری. تئاتر خیابانی مردم را به تماشاش دعوت نمی‌کند، بلکه در پارهای موارد آنها را وادار به تماشاش می‌کند. تئاتر سر راه مردم قرار می‌گیرد و بیه ایده‌ها، افکار، منویات، اهداف و انتقادات آنها «عمومیت» می‌بخشد.

بهرغم دستگاه عریض و طویل «تئاتر خیابانی» در مرکز هنرهای نمایشی تهران، یکی از بهترین نمونه‌های تئاتر خیابانی ایران در شهرستان لنگرود اجرا شده. این اجرا مثال خوبی برای نشان دادن کارکرد تئاتر در شکل دادن به حوزه عمومی است. «حسین سرپرست» تنها بازیگر این نمایش، بادکنک قرمزی به دست می‌گیرد، روی شیروانی ساختمانی در شهرستان لنگرود می‌رود و فریاد می‌زند که می‌خواهد در اعتراض به وضعیت اسفبار تئاتر و وضعیت ناگوار نویسندگان خودکشی کند! حدس زدن ادامه ماجرا چندان دشوار نیست: عده‌ای جمع می‌شوند، ترافیک شدید ایجاد می‌شود، عده‌ای التماس می‌کنند، برخی استدلال می‌کنند و سرانجام همه چیز با آمدن پلیس تمام می‌شود زیرا با حضور پلیس در صحنه – در صحنه‌ای تئاتری- بازیگر ناچار است به «تئاتری بودن» ماجرا، یعنی به «دروغین بودن» ماجرا اعتراف کند. اما اگر شما در میان آن جمع بودید چه واکنشی نشان می‌دادید؟ قطعاً میان آن جمع بزرگ که از فرط نگرانی خیابان‌ها را بند آورده‌اند، بحث‌های جدی هم در گرفته اما بحث بر سر وضعیت ناگوار هنرمندان در یک شهرستان، دودستی‌ترین دستاورد این اجرای هنرمندانه است زیرا بزرگ‌ترین دستاورد آن، حضور بی‌موقع تئاتر در خیابان و شکل‌گیری حوزه عمومی است؛ حوزه‌ای که باب نقد در آن باز شده، تاملات و منویات درونی (خصوصی) شکلی



عمومی یافته و ایده‌ها بیان می‌شوند. پس تئاتر خیابانی این امکان را دارد تا با برهم زدن نظم رایج، موقعیت تازه‌ای برای تفکر ایجاد کند. تامل ناپهنگام مردم در مواجهه با هنرمندی که در حال خودکشی است، محلی برای تضارب آرا می‌سازد. شکل‌گیری این محل، امکان تضارب آرا و گفت‌وگو درباره مصالح و منافع عمومی را فراهم کرده و کارکرد واقعی تئاتر خیابانی را عیان می‌کند. اما سیاست‌های دولتی تئاتر در دهه اخیر که پیش‌بینی مکان‌هایی برای اجرای تئاتر خیابانی را در پی داشته، تنها این شیوه درخشان از اجرای تئاتر را از حقیقت واقعی خود دور کرده و تنها به یک دلیل همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد: گروه‌های تئاتری گوناگون (به خصوص گروه‌های شهرستانی) از نهادهی مثل مرکز هنرهای نمایشی سالن تئاتر می‌خواهند. این نهاده‌ها هم در عوض برآورده کردن خواست بحق آنها، حوض مقابل تئاتر شهر را در اختیارشان قرار می‌دهند تا «تئاتر صحنه‌ای» خود را در خیابان اجرا کنند. اما با این‌س حال نباید این بحث را به همه اجراهای خیابانی تعمیم داد، زیرا در میان گروه‌های شهرستانی، اجراهای واقعاً «خیابانی» هم وجود دارند. به عنوان نمونه، پنج سال پیش گروه تئاتری به نام «زخمه» از شیراز در مقابل در ورودی خانه هنرمندان نمایش خیابانی جالبی را اجرا کردند. حضور نماینده مرکز هنرهای نمایشی و ناظر اجراهای تئاتر خیابانی از یک‌سو، و تماشاگران مشتاق از سوی دیگر، روزی به‌یادماندنی را برای آن گروه و تماشاگران آن اجرا رقم زد. در این نمایش که موضوع آن، دعوای زن و شوهرش بود، به دعوت گروه مشارکت تماشاگر هم ممکن شد. موضوع نمایش این بود: زنی خانه‌دار می‌خواهد سر کار برود و شوهرش اجازه نمی‌دهد، حالا آنها با هم دعوا می‌کنند تا به نتیجه برسند، بسیاری از مردانی که در اطراف این بازیگران جمع شده بودند، به بازیگر مرد توصیه می‌کردند که زن خود را طلاق دهد، اما هنگامی که زن به هدف خود پافشاری می‌کرد، تماشاگران زن او را تحسین کرده و کف می‌زدند. اما جالب این است که این نمایش بدون نتیجه‌گیری و به قول نویسنده‌ها «پایان‌بندی» تمام شد زیرا کاراکترهای نمایش در پایان رفتند تا مشکل خود را به جای خیابان در خانه حل کنند یعنی موضوعی عمومی ناگهان شکلی خصوصی به خود گرفته و تیر خلاصی به خود زد. اما نکته مهم این است که این اجرا نه برای دفاع از «حق اشتغال زن»، که برای ناامن معرفی کردن شرکت‌های خصوصی اجرا شده بود! اما دستاورد این اجرا با اشتیاق مخاطبان و نظرات آنها از هدف گروه دور شد. به این‌ترتیب به‌رغم تلاش بازیگران برای پرداختن به اصل موضوع، یعنی ناامن معرفی کردن شرکت‌های خصوصی، تماشاگران مدام از حق اشتغال زنان دفاع کردند. سرانجام قافیه که تا این اندازه تنگ شد بازیگران به ناچار نمایش خود را تعطیل کردند و رفتند تا به شکل خصوصی موضوعی را که تا لحظاتی پیش عمومی بود، حل کنند و در بخش‌هایی از نمایش هر دو بازیگر علناً با تماشاگران مخالفت می‌کردند. این مخالفت‌ها تا حدی بحرانی شد که آنها موضوع را به کل «خصوصی» اعلام کرده و بساط مزاحم حوزه عمومی را برچیدند.



پنجشنبه‌بازار



علی رستگار

هر سال با رسیدن ایام محرم هیات‌ها و تکایای عزاداری سیمای شهر را عوض می‌کنند. پارچه‌های سیاه و سبز با نقش نام اباعبدالله و نگاره‌های مذهبی جلوه دیگری به فضای پیرامون ما می‌دهند و گروه‌های عزاداری با وسایل خاص‌شان در خیابان‌ها به سوگواری می‌پردازند. از چند سال پیش مراجع و علما هشدار دادند باید مراقب بود این وسایل عزاداری از حاشیه به متن نیاید و باعث فراموشی اصل موضوع نشود. فضای روحانی این ماه که باید ماه تفکر به قیام پایدار انسان در برابر ظلم و بی‌عدالتی باشد برهم نخورد. این اقدام در سه مرکز خیابان ناصرخسرو، بازار تهران و چهارراه مولوی، مدت کوتاهی قبل از ماه محرم به فروش می‌رسند.

برای رسیدن به یکی از بازارهای اصلی فروش وسایل عزاداری ایام محرم باید در خیابان ناصرخسرو بعد از میدان امام خمینی رو به پایین حرکت کرد. باید از دارالفنون و خیابان صواسب‌رافیل گذشت تا به این بازار رسید. در این مسیر داروفروش‌ها هم به کار خودشان مشغولند و در بین عابران پیاده دنبال مشتری می‌گردند. پرچم‌های مشکی که جلوی مغازه‌ها آویزان هستند از دور به مشتریان اطمینان می‌دهند آدرس را درست آمده‌اند. از اواسط ماه ذی‌الحجه جلوی این مغازه‌های پر تعداد پارچه عزای اباعبدالله و زنجیر و کتل چیده می‌شود. این روزها این منطقه از همیشه پررفت و آمدتر است. مردمی که دنبال تجهیز حسینیه‌ها و هیات‌ها هستند با فهرست خریدشان به اینجا می‌آیند. با یکی از صاحبان مغازه‌ها صحبت

کافه فرموسی

کافه میترا زیر سایه میگ ۲۹

اگره در سال‌های ۶۱–۶۰ از سربالایی تلویزیون می‌کشیدین بالا به یه ساختمون سیمانی – آجری می‌رسیدین (البته الانم می‌رسین) که بچه‌های سازمان بهش می‌گفتن و میگن: ۱۳ طبقه. تو طبقه همکف اگه می‌پیچیدین و الانم ببیچین دست چپ، به راهرو باریکی شما رو پس از چند پیچ و خم می‌رسوند و می‌رسونه به یک محوطه باز که یک طرفش دیواره و یک طرفش شیشه‌ای سراسری که تهرانو زیر پاتون قرار داده و می‌ده. تو اون سال‌ها یه دو تا پتخجال کهنه گذاشته بودن وسط این محوطه ۱۰۰ متری، یه سماور، یه اجاق گاز و دو تا آبدارچی هم داشت که مثلاً شده بود یه جور کافه‌تریا. کافه تریا که چه عرض کنم فضایی بود بین قهوه‌خونه و ساندویچی و کافه. قدیمی‌های سازمان به این فضا می‌گفتن «کافه میترا».

همین اسم روش مونده بود و هست تا امروز. وجه تسمیه این اسمو تحقیق کردم به جایی نرسیدم. وسط این فضا یه چند تا میز گذاشته بودن و چند تا صندلی تاشو و اون مکان تو اون زمان محل دنجی بود برای نوشتن و مذاکره و حرف و حدیث و… کل اغذیه کافه میترا دو جور سوسیس بود و دو نوع کالیاس. املت با رب هم داشت و نیمرو، چایی داشت و نسکافه و دیگر همین. چرا بیسکویتم داشت.

من سال‌های سال (حدود ۱۳ سال) روزهای دوشنبه راس ساعت ۸ صبح تا ۱۱ کافه‌نشین این کافه میترا بودم. نکته بامزه آن (تو سال‌های اولیه) این بود که اگه به آبدارچی می‌گفتی قهوه

سال پنجم ■ شماره ۱۱۴۱ ■ چهارشنبه ۱ دی ۱۳۸۹

گزارش یک: گزارشی از بازار ادوات مراسم عزاداری محرم

ماه خون

می‌کنم. می‌گویند در بقیه روزهای سال در مغازه‌اش گفش و دمپایی می‌فروشد و فقط در این ایام تغییر کاربری می‌دهد. از شلوغی بازار می‌پرسم که با ناراحتی می‌گوید به خاطر ممنوعیت‌هایی که یکی دو سال اخیر برای دسته‌های عزاداری به وجود آمده، نسبت به قبل بازار گرمی ندارند.

اما قضیه پارچه‌دوزها فرق می‌کند. خیلی از آنها در بقیه سال هم همین کار را انجام می‌دهند هر چند این روزها که بگذرد مشتری کمتری خواهند داشت. قیمت پارچه‌ها از سه تا ۵۰،۴۰ هزار تومان متغیر است. بستگی به اندازه و طرافت آن دارد. به طور مثال یک پارچه بزرگ که به آن دوازده امامی می‌گویند ۴۵ هزار تومان قیمت دارد، روی این پارچه نام دوازده امام دوخته شده. یا پارچه‌های دیگری که به «سیاهی» معروفند قیمت کمتری دارند.

بچه‌های کم‌سن و سال هنوز هم هیات‌ها را با طبل و دوقل(دهل) و تعداد تیغه‌های علامت‌شان ارزشگذاری می‌کنند. قیمت این طبل‌های بزرگ که گاهی روی چرخ سوارند تا طبلاب بر آنها بکوبد به ۳۰۰ هزار تومان هم می‌رسند. دوقل را هم با ۴۵ یا ۵۰ هزار تومان می‌شود تهیه کرد. البته این قیمت‌ها به نوع و اندازه هر کدام بستگی دارد. در این بازار هر عدد زنجیر را هم شش هزار تومان به ما قیمت می‌دهند.

آرزو به دل‌مان ماند پای صحبت فروشنده‌های یک صنف بنشینیم و بگویند جنس‌هایشان از

چین وارد می‌شود. حالا این چشم‌پادامی‌ها چطور به بازار اقلام عزاداری نفوذ کردند خدا می‌داند. از کلاه تیره‌خوانی گرفته تا پرچم از نوع چینی‌اش در بازار به وفور پیدا می‌شود. و باز همان داستان تکراری که چون قیمت مناسب‌تری نسبت به جنس تولید داخل دارند، حسایی فروش می‌روند. می‌کردیم و چهارشنبه‌ها پخش می‌شد. تو نیروها چند تا فیلمبردار داشتیم که می‌فرستادم جبهه و اونها با دوربین‌های ۱۶ میلی‌متری به مشقت «راش» بی‌سر و ته می‌گرفتن و برمی‌گشتن (خدا بیامرزه شهید حسین مشکین رو که یکی از همین فیلمبردارا بود). اغلب هم ضبط صوت نداشتن و اگه داشتن سونی بود و مصاحبه‌ها رو ناسینگ می‌کرد.

بعد من می‌نشستم این تصاویر بی‌ربط رو تدوین می‌کردم و یه باند موزیک و یک باند افکتم براشون می‌ساختم و دوشنبه‌ها می‌آوردم تلویزیون



پیشنهاد موسیقی در روزهای ماه محرم و صفر

پیشنهاد نمایش/ دروغ‌های عاشورایی



آیندگان الگوسازی می‌کند و به آنها می‌آموزد که از فرم‌های متنوعی برای موسیقی مذهبی استفاده کنند. البته توحیدی به مدد شناختی که از این گونه موسیقی دارد، توانسته دست به این تجربه متفاوت و ماندگار بزند. آلبوم جدید رسول نجفیان هم خوب است. این کار در کار آهنگسازی خوب و قابل دفاع است. البته بهتر بود خودش این آثار را نمی‌خواند یا لاقل با تحکم بیشتری آوازا را می‌خواند. باز هم می‌گوییم آهنگسازی و ملودی‌سازی‌های این آلبوم بسیار خوب است و رسول خوب پس از آهنگسازی در فضاهای این‌گونه‌ای برآمده اما خوب نخوانده. آوازهای مذهبی را این‌گونه نمی‌خوانند. در مجموع این چند آلبوم تجربه‌های سالم و درستی هستند که شما می‌توانید در بازار موسیقی تهیه کنید و در ایام سوگواری از آنها استفاده کنید و لذت ببرید.

شوق رزنامۀ



هم بازار وسایل محرم داغ است. اما چیزی که جلب توجه می‌کند تفاوت قیمت بعضی اقلام با بازارهای دیگر است. یکی از فروشنده‌ها می‌گوید: «نبود متولی عامل اصلی بی‌سامانی قیمت‌هاست و در بازارهای موقتی که فقط در مقطعی از سال شکل می‌گیرند، این اتفاقات طبیعی است.»



نگاه کردیم. هیچ هواپیمایی تو آسمون نبود. می‌دونستم که کلاً شمال تهران به علل جغرافیایی و امنیتی منطقه پرواز ممنوعه. تو همین بهت و حیرت بودم که یک دفعه دو تا میگ ۲۹ عراقی با نزدیک‌ترین فاصله به زمین از بالای ساختمان طبقه اومدن جلو و کادر شیشه‌ای کافه میترا رو پر کردن. میگ‌ها به قدری نزدیک بودن که فکر کردم چطور چرخاشون برخورد نکرده به آنتن‌های بالای ساختمان ۱۳ طبقه. من مبهوت نگاه کردم به خلیان.

به نظرم اومد که اونم داره از پشت عینک کلاه خلبانیش، به من نگاه می‌کنه. چشم تو چشم. بعد صدای انفجاری مهیب شنیدیم و میگ‌ها توافق تهران گم شدند. تا دقایقی بعد همه ما پشت شیشه کافه میترا «فیکس‌فریم» مونده بودیم. البته موشک‌های اون‌ها به دامنه تیه‌های بی‌سکنه تلویزیون اصابت کرد و خسارتی به بار نیآورد. هنوزم که میرم تلویزیون و به کافه میترا سر می‌زنم دقایقی از همون کادر شیشه‌ای به آسمون نگاه می‌کنم و باورم نمیشه که روزی همه کادر بزرگ این شیشه رو دو فروند میگ ۲۹ عراقی اشغال کرده بودن و من واقعاً یکی از خلباناشو دیده بودم که به من خیره شده بود. فردای اون روز تو اداره بچه‌های نیروی هوایی می‌گفتن تنها راهی که اون دو فروند میگ عراقی می‌تونستن از شمال تهران سردربارن و با اون ارتفاع پایین پرواز کنن و گیر پدافند هوایی ما نیفتن، گذشتن از کوه‌های البرز بود و البته برخاستن از فرودگاهی در کشور همسایه، یعنی شوروی البته سابق.



پیشنهاد نمایش/ دروغ‌های نجات‌بخش

نمایش خوب کمک می‌کند. موسیقی‌ای که بیشتر در پی القای مضمون است تا نشان دادن مهارت خودش؛ چیزی که متأسفانه در فضای آهنگسازی این روزهای نمایش و فیلم کمتر دیده می‌شود. جنس بازی‌ها، نوع انتخاب بازیگران چنان به هم وابسته و دقیق انتخاب شده است که خود ایجاد یک هارمونی درونی می‌کند و این با توجه به یکی بودن شش شخصیت از هفت شخصیت نمایش دقت بسیار بجا و هوشمندانه‌ای از کارگردان نمایش است. بازی‌ها به گمانم همگی درست، بجا و تأثیرگذارند، آنقدر که شاید بشود کاملاً سلیقه‌ای و بنا بر همذات‌پنداری‌های کمی شخصی بگویم بازی پگاه آهنگرانی و سارا بهرامی را از بقیه بیشتر حس کردم. نه حتی دوست داشتم که همگی‌شان را به شدت پسندیدم و لذت بردم. بی‌خوابی مجنون‌وار پگاه آهنگرانی را هرگز فراموش نمی‌کنم و دیالوگ‌های سارا بهرامی را وقتی در هیئت زنی پا به ماه با درد‌های کشنده زایمان، برای کودکش می‌گفت: اینجا واسه مدرسه رفتن باید دروغ بگی، دروغ مثل مداد و پاک‌کن تو مدرسه می‌مونه که با خودت نبری بیرون ت می‌کن… عزیزم حیف که من نیستم تا وقتی مجبور می‌شی اولین دروغ معصومانه‌ات رو بگی بغلت کنم تا نترسی…بعدها شاید برات سوال بشه که چرا سادرت با یه آدم معمولی ازدواج کرد، می‌دونی آخه این آدمای معمولی هستن که با آرامششون ما رو نجات میدن، با شبیه بودنشون با بقیه…دروغ بگو عزیزم دروغای نجات‌بخش… دی و بهمن ۸۹، تماشاخانه استاد سمندریان، ایران‌شهر، ۶ تا ۷،۳۰ بعدازظهر